

حاشیه‌ای بر نقد...

حمید شوکت

بیات، اگر از «تردیدهای جدی» در درستی این سند نام می‌برند و از ایرج افشار یاد می‌کنند، به نظر کاتوزیان نیز در این خصوص اشاره می‌کردند تا برای خواننده روشن باشد در برابر آن تردید جدی، تأییدی جدی نیز وجود دارد؛ آن هم از سوی کسی که در شمار مدافعان آیت‌الله کاشانی محسوب نمی‌شود.

از مضمون نوشته آقای بیات، گاه چنین بر می‌آید که ایشان نیز در اصالت این نامه تردید دارند. نمونه‌ای از این تردید را می‌توان در نکته‌ای بازیافت که با تکیه بر نوشته آقای افشار چنین عنوان شده است: «اگرچه نکاتی که در ارزیابی اصالت این نامه مطرح شده جوانب مختلفی را شامل می‌شود که قاعدتاً مستلزم بررسی‌های بیشتر هستند، ولی یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این زمینه عنوان شد، بخش پایانی این نامه بود که در آن آمده است: "... سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره می‌فرستیم..." حال آن‌که با توجه به یادداشت‌های منتشر شده ناصر خان می‌دانیم که او اصلاً در تهران نبود که بتواند چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار شود... با توجه به حضور ناصر خان در فارس به سختی می‌توان دریافت که آیت‌الله کاشانی چگونه می‌خواستند ایشان را "... برای مذاکره..." بفرستند.» آقای بیات با تکیه بر گفته‌های نویسنده کتاب که از شخصی به نام علوی به عنوان نماینده ناصر خان نام برده است، نتیجه می‌گیرد که «ولی شاید از این توضیح دکتر سالمی بتوان چنین برداشت کرد که احتمالاً از "نماینده"ی ناصر خان سخن در میان بوده است و نه خود او.»^۳

روشن نیست چرا نبودن ناصر خان در تهران را باید دلیل بر این خواند که «نمی‌توانست چنین وظیفه‌ای را عهده‌دار شود»؟ شاید ناصر خان با توجه به اختلافی که میان کاشانی و مصدق جریان داشت، پیش از سفر به فارس آمادگی خود را برای میانجی‌گری اعلام داشته و این اقدام را به تصمیم کاشانی موکول کرده بود تا هرگاه خواست به تهران بازگردد؟ شاید آیت‌الله کاشانی با توجه به حسن نیت و تمایل ناصر خان به میانجی‌گری میان او و مصدق، پیشاپیش و بی‌آنکه موافقت وی را برای این اقدام جلب کرده باشد، از او به عنوان میانجی نام برده باشد؟ مگر این‌که بگوییم کاشانی به جد می‌دانست کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یک روز پس از نوشتن این نامه رخ می‌دهد و در این فاصله ناصر خان فرصت آن را نخواهد یافت تا به تهران بازگردد و میانجی میان او و مصدق شود. در این صورت نیز آن‌چه مورد تردید جدی قرار می‌گیرد، اصالت ادعای کاشانی در جلوگیری از کودتاست، نه اصالت نامه.

علاوه بر این، با توجه به این اظهار نظر آقای بیات مبنی بر این‌که در میانجی‌گری میان کاشانی و مصدق «احتمالاً از "نماینده"ی ناصر خان سخن در میان بوده است و نه خود او» در اصالت نامه

در آخرین شماره جهان کتاب (شهریور - مهر ۱۳۸۸) نقدی از آقای کاوه بیات بر کتاب نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران از نگاه دیگری چاپ شده است. نویسنده کتاب آقای محمد حسن سالمی، نوه آیت‌الله کاشانی است که خود را حامل نامه‌ای از سوی کاشانی به مصدق می‌داند. نامه مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ است و پیشنهاد همکاری برای جلوگیری از کودتایی را که در شرف تکوین بود مطرح می‌کند. پاسخ کوتاه مصدق در رد پیشنهاد آیت‌الله کاشانی و جنجال و هیاهویی که انتشار آن نامه پس از انقلاب برانگیخت، یکی از موضوعات کتاب است. یکی از موضوعاتی که در نقد آقای بیات با عنوان «نهضت ملی: نگاهی دیگر و مکرر» مورد بررسی و توجهی خاص قرار گرفته است.

من نیز سال‌ها پیش، با آقای سالمی گفت و گوی مفصلی درباره این نامه داشتم. پرسش و پاسخی به منظور فراهم ساختن امکانی تا دیدگاه‌های ایشان در جزئیات امر و هر آن‌چه به این نامه مربوط می‌گردد، در معرض قضاوت قرار گیرد. خود نیز در همین فرصت، با توجه به آن‌چه از سوی موافق و مخالف ابراز شده بود، نظرم را با ارائه دلایلی مبتنی بر اصالت نامه و چند و چون آن توضیح دادم.^۱ با توجه به سابقه این بحث و نیز آن‌چه در نقد آقای بیات عنوان شده است، لازم دیدم بدون آن‌که به آن گفت و گو بپردازم، به چند نکته اشاره کنم. آقای بیات در خصوص این نامه می‌نویسند: «با توجه به ماهیت بحث‌انگیز این نامه، یعنی محتوای آن... و همراهی بخش چشمگیری از هواداران کاشانی با کودتاگران در آن مقطع، از همان مراحل انتشار اولیه این نامه، در حالی که در مورد اصالت و درستی آن پرسش‌هایی مطرح شد که در ادامه این یادداشت به یکی از جوانب آن اشاره خواهد شد، خود نامه و پاسخ چند سطری آن در چارچوب تلاش‌هایی که برای حذف نیروهای سیاسی هوادار دکتر مصدق در جریان بود اهمیتی تعیین‌کننده یافت...» ایشان باز با اشاره به نامه مورد بحث اضافه می‌کنند که در این عصر که «عصر افشاگری بود... تک برگی عمده شد که آن هم در اصلتش تردیدهایی جدی وجود داشت.» (ص ۱۸) منبع این «تردیدهای جدی» در نوشته آقای بیات، مقاله‌ای است با عنوان «نامه کاشانی به مصدق از لحاظ سندشناسی» به قلم آقای ایرج افشار و جز این به هیچ منبع دیگری که درستی این «تردیدهای جدی» را اثبات کند، اشاره نشده است.

بی‌گمان تردید جدی کسی چون ایرج افشار در درستی یا نادرستی سندی، قابل تأمل است و اعتباری ویژه دارد. اما در مقابل، کسی چون محمد علی همایون کاتوزیان نیز که کارش چون کار افشار نظم و نسق دارد، درستی این سند را تأیید کرده است.^۲ پس این نیز دارای اعتبار و قابل تأمل است. از این‌رو، جای آن داشت که آقای

نمی‌توان تردید داشت. اگر تعبیر ایشان را ملاک قرار دهیم، تنها تردیدی که باقی می‌ماند، این خواهد بود که ناصرخان یا نماینده او، کدام یک وظیفه داشته‌اند از جانب آیت‌الله کاشانی برای میانجی‌گری به ملاقات مصدق بروند؟

در نقد آقای بیات، نکته دیگری نیز درک مطلب را دشوار ساخته است. ایشان می‌نویسند: «سال‌های سال است که داده‌های ضروری جهت دستیابی به یک ارزیابی معقول از فراز و نشیب نهضت ملی شدن صنعت نفت در دست است ولی هنوز هم برای گروهی بخش مهمی از این بحث بر محورنامه‌ای نوشته یا نوشته از آیت‌الله کاشانی می‌چرخد؛ و در این میان یکی از گم شدن "وصیت نامه"ی موهوم بقایای در صندوق امانات مجلس شورا شکوه می‌کند و دیگری نیز منتظر افشای فلان سند منتشر نشده سی. آی. ای است. هر قدر هم بگوییم راز نگفته‌ای نمانده و سرالاسراری در کار نیست... به خرچشان نمی‌رود.» اگر این نظر را بپذیریم، آن‌گاه پرسش دیگری پیش کشیده می‌شود. پرسشی از این دست که چرا خود ایشان در بررسی کتاب مورد بحث بخش قابل توجهی را به موضوع این نامه و تردیدهایی که در اصالت آن وجود دارد اختصاص داده و در اثبات ادعای‌شان، دلایل و شواهدی چون نقش ناصرخان یا نماینده‌اش را پیش کشیده‌اند؟ آن هم با تکیه‌ای مبنی بر این‌که آن‌چه «... در ارزیابی اصالت این نامه مطرح شده، جوانب مختلفی را شامل می‌شود که قاعدتاً مستلزم بررسی‌های بیشتر هستند.»!

چنین به نظر می‌رسد که وجه بارزی از اختلاف پیرامون اصالت یا عدم اصالت این نامه و بحث‌های بی‌پایانی که پیرامون آن شکل گرفته است، نه در حوزه خط و سندشناسی که به نوبه خود از اهمیتی غیرقابل انکار برخوردار است، بلکه از دیدگاه سیاسی و در حوزه کشمکش میان مدافعان آیت‌الله کاشانی و پیروان مصدق قابل بررسی است. در همان حوزه‌ای که آقای بیات با تکیه بر رخداد‌های نخستین سال‌های پس از انقلاب، به درستی از آن با عنوان «عصر افشاگری» یاد کرده‌اند.

هر چه هست، هم ناصرخان چند سالی پس از انتشار این نامه زنده بود و هم این فرصت فراهم، تا ناگفته‌ها و ناروشنی‌هایی که پیرامون نقش احتمالی او در میانجی‌گری میان سران نهضت ملی وجود داشت، آشکار گردد. پی‌گیری این اقدام و یا هر آن‌چه به این نامه مربوط می‌گردد، فرصتی را فراهم می‌ساخت تا حقانیت مدافعان یا بی‌اعتباری مدعیان اصالت آن برملا گردد. مسئولیت از دست رفتن چنین فرصتی در این سال‌ها بر عهده هر که باشد، نکته‌ای مسلم است و آن این‌که، اگر مدافعان کاشانی با انتشار «تک برگی» جنجال آفریده باشند، پیروان مصدق نیز تاکنون جز هیاهوی جعلی بودن آن، آهنگ دیگری ساز نکرده‌اند؛ و انتظاری نیز جز این نمی‌رفت. انتظاری به قدمت سی سال که همچنان «مستلزم بررسی‌های بیشتر» نامیده می‌شود؛ آن هم در چند و چون راز و رمز تک برگی همچنان گشوده در دفتر روزگاری تلخ از زندگی و زمانه تاریخی ما. روزگاری که رویکرد بدان، همچنان در جنجال و هیاهو یا شکوه و مویه بر فرصتی گران‌قدر که از کف رفته است، سپری می‌گردد.

بر حاشیه ماجرای این نامه می‌توان بیش از این‌ها نوشت. اما هر چه گفته شود، حرف آخر در همین نکته نگر آقای بیات نهفته است که: باید اصل کار را داشت، «چرا که "اصل کار" دشوار است». و گرنه «تاریخ نگاران میراث دار نهضت ملی از نوع مصدقی آن گرفته تا اقسام بقایایی چی و کاشانی‌گرای آن، هنوز هم در بند نقش ایوان‌اند و انداختن تقصیر به گردن این و آن.» و بیگانگان نیز توفیق‌شان را «بیشتر مدیون فلاکت و درماندگی ما هستند تا سیاست و کیاست خودشان».

۱. نگاه کنید به گفت و گوی حمید شوکت با آقای محمد حسن سالمی درباره نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق، نشریه پیام امروز، ش ۷، (شهریور ۱۳۷۴).

2. Homa Katouzian, *Musaddiq and the struggle for power in Iran*, pp. 173-174, 287.

۳. کاوه بیات، «نهضت ملی: نگاهی دیگر و مکرر»، جهان کتاب، ش ۲۵۴-۲۴۴، (شهریور، مهر ۱۳۸۸)، ص ۲۰، به نقل از ایرج افشار، همان، صص ۲۷۳-۲۷۲.

